

متن پرسش

با عرض سلام محضر استاد گرامی: لطفا بهترین دلیل از نظر خودتان بر اثبات خدا را با مختصر توضیحی برایم بنویسید. سوالات: ۱. چرا باید وجود خدا (یعنی حقیقت هستی) نیاز به اثبات و استدلال داشته باشد؟ خداوندی که از رگ گردن به ما نزدیک تر است و ایمان و باور به او پیش نیاز و شرط تکامل انسان است، چرا باید این چنین در پرده و مخفی باشد که عقول بزرگترین متفکران و فلاسفه جهان را به حیرت اندازد؟ باور به خدا وقتی که اُس و اساس هر دین و آیین برحق را تشکیل می دهد، باید امری می بود که به صورت پیش فرض در اندیشه و نهاد هر انسانی قرار داده می شد و به صورت آنلاین با خدا در ارتباط می بود؛ به گونه ای که هیچکس قادر به انکار آن نمی بود. (لااقل در پیش وجدان خودش) باید انسانها او را با تمام وجود درک و احساس می کردند و می یافتند و تعلق و وابستگی خود را به او، می فهمیدند. می بایست وجود خداوند برای انسانها حقیقتی عیان و آشکار می بود. نباید برای اثبات و شناخت او نیاز به مقدمه چینی و بحث و جدل می داشتند؛ که در نتیجه بعضی به نتیجه برسند و بعضی هم نرسند. چون پذیرش او پیش نیاز ضروری حرکت در مسیر انسانیت است. در حالی که آنچه ما با او مواجه هستیم، ادله ای است در اثبات خدا که نه از سنخ استدلالهای ریاضی است، نه تجربی و... (که بتوان به صورت دقیق و علمی نفی یا اثبات کرد) بلکه به گونه ای است که نمی توان تصور روشنی از آن داشت. مانند اینکه او واجب الوجود است، او کمال مطلق است و... ما چون پدیده های عالم را هنوز نمی توانیم به صورت قابل قبولی توجیه عقلانی کنیم، لذا از سر درماندگی و حیرت عقلانی، خیال مان را راحت می کنیم و پاسخ آن را در پذیرش خدا می یابیم. در حالی که ما ارتباط خدا با این عالم را به صورت محسوس و ملموس و واضح و روشن نمی فهمیم ولی ناچاریم خیالمان را از این بابت (تخیر عقلانی در برابر هستی) راحت کنیم. و پاسخی به خودمان بدهیم. چرا برای شناخت نزدیک ترین حقیقت به خودمان و بدیهی ترین حقیقت (به قول بعضی از فلاسفه) چنین راه های پُر پیچ و خم را باید رفت که در آخر هم نفهمیم این خدا چگونه حقیقتی است. مگر نمی گوییم در آخرت تمام حقایق آشکار می گردد و پرده کنار می رود. حُب چرا این حقیقت در دنیا آشکار نباشد؟ چه مصلحتی اقتضا می کند که حقیقت در پرده باشد؟ نباید به لحاظ فکری و نظری انسانها مشکلی می داشتند تا می شد گفت که دنیا دار امتحان و مسابقه است پس بشتابید. وقتی کسی از اصل وجود امتحان و مسابقه اطمینانی ندارد، چرا باید خود را به مشقت بیندازد و رنج مسابقه را متحمل گردد. مگر هدف خلقت و اساس دین ورزی مبارزه با هوای نفس نیست؟ وقتی انسانها در فهم حقیقت هستی دچار سرگردانی باشند، چه انتظاری می توان از آنها داشت. نباید از منظر خودمان به

قضیه بنگریم و بگوییم همه چیز روشن است، بلکه باید عموم انسانها را در نظر بگیریم. کلاً در بسیاری از مسائل فقهی، اخلاقی و اعتقادی ابهامات بسیاری وجود دارد و سوالات بسیاری می توان پرسید و مطرح کرد که تاکنون جوابهای قناعت بخش نشنیده ام. و گاهی هم جوابهایی که برخی از منظر فلسفی و عرفانی می دهند، کاملاً دید ما را نسبت به همه ی مسائل دینی تغییر می دهد که تفاوت زیادی به دید رایج و فقهی کلامی ما دارند. گاهی در پاسخ به برخی اشکالات می گویند: چون معرفت ما محدود است و ما نمی توانیم بر تمام حقایق احاطه پیدا کنیم، لذا خیلی از مسائل و حقایق را نمی فهمیم. اما این پاسخ اشکال را متوجه مسائل بنیادی و زیر بنایی اسلام می کند. چون ما بر عالم احاطه نداریم و معرفت ما نسبت به حقایق عالم محدود است، نمی توانیم هیچ گونه قضاوتی در مورد مبدا هستی و عامل نظم در جهان، بکنیم. خصوصاً اینکه در طول تاریخ مسایل بسیار زیادی بوده اند که با علم و دانش آن روز لاینحل به نظر می رسید، لذا منتسب می کردند به عوامل ماورایی و خدایان (یا خدا) اما به مرور با افزایش دانش و آگاهی انسانها پرده از راز آنها برداشته و تبیین علمی و تجربی ارائه دادند، لذا خدایان به تدریج از آن مواضع عقب نشینی کردند و کار را سپردند به دست قوانین و عوامل طبیعی. وقتی از چیزی (مانند علت نخستین یا عامل نظم جهان) با دانش امروزی مان نمی توانیم تبیین معقولی به دست دهیم، فوراً پای خدا را به میان بکشیم و بگوییم: «ثبت ولایه علی ابن ابی طالب» شاید روزی این حقایق کشف شد و تبیین طبیعی پیدا کرد؛ و شاید هم این مسایل یک رازی باشد که برای عقل بشری لاینحل باشد. چرا ادعا داریم که عقل از همه چیز سر در می آورد و ابهامی باقی نمی گذارد. در حالی که می گوییم این عقل سود و زیان خود را در بسیاری از مسایل نمی تواند تشخیص دهد، لذا نیازمند وحی هستیم. ما می توانیم بگوییم که عقل ما محدودیت دارد و حوزه مابعد الطبیعه خارج از دسترس عقل انسان است؛ لذا نمی تواند هیچ گونه قضاوت نفیی یا ایجابی بنماید. عقل ما از خدا، روح، عالم غیب، فرشتگان و... تصور روشنی ندارد و نمی تواند داشته باشد (چون کارکرد عقل تحلیل، تبیین، نسبت سنجی و مقایسه ی داده های تجربی است و خودش نمی تواند ادراک مستقیم از محسوسات یا مجردات داشته باشد. به اصلاح عقل ابزار ادراکی ثانوی است، نه اولی (مانند حواس پنجگانه) البته همه ی این سوالاتی که مطرح کردم، انتظار ندارم که الآن جواب داده شود. سوالاتی بود که به مناسبت به ذهنم آمد. ان شاءالله در آینده به مرور به این مسایل و سوالات دیگری که مطرح می شود، پاسخ دهید. فعلاً اگر امکان دارد لطفاً همان سوال اول را (دلیل بر وجود خدا) پاسخ دهید، که از همانجا شروع کنیم. البته سوء تفاهم نشود که من آدم بی اعتقادی هستم. برای هر کدام از سوالاتم جوابهای سراپا شکسته ای هم دارم و برای چندان رضایت بخش و یقین آور نیست. و فعلاً ملتزم به اسلام و تشیع هستم. اما تردیدها و ابهاماتی که دارم می خواهم به صورت معقولی بر طرف شود و نمی توانیم با اعتماد و توکل به دین و اعتقاد موروثی ام، خیالم را آسوده کنم و از این کنار این مسایل بگذرم و روی شان سرپوش دینی بگذارم.

باسمه تعالی: سلام علیکم: همان‌طور که خودتان متوجه‌اید این موضوعات، موضوعاتی است که همواره باید انسان به آن عمق ببخشد، نه آن‌که در ابتدای امر در معرض فهم انسان‌ها نباشد در حدی که اگر انسان موانع نظر به حضرت ربّ را نداشته باشد، او از همه به انسان نزدیک‌تر است. پیش فرضهایی که انسانها دارند و گرفتار عقاید باطل می‌باشند مانع درک حضور خدا است. اگر موانع فوق برطرف شود، به خودی خود نور الهی بر قلب انسان تجلی می‌کند. زیرا از طرف خداوند بخلی نیست و او دائم فیض است. مثل اینکه برای تجلی نور خورشید در آینه فقط کافی است صفحه آن پاک و پاکیزه باشد. نیمه دوم موضوع که تجلی نور خورشید است به خودی خود در صحنه است. به همین جهت باید متوجه بود انوار غیبی نسبت به ما در نزدیکترین شرایط ممکنه هستند، همینکه ما موانع را برطرف کردیم با تجلی آن انوار روبه رو خواهیم شد. آنچه ممکن است موجب کم‌همتی و یأس شود این است که فکر کنیم باید علاوه بر رفع موانع، جهت کشش تجلیات انوار غیبی هم کاری بکنیم، و چون نمی‌توانیم در آن راستا کاری انجام دهیم ناامید می‌شویم، غافل از اینکه از آن طرف بخلی نیست و سراسر لطف و توجه است. حضرت صادق (ع) جهت توجه به موضوع فوق و اینکه اولاً: قلب انسان کاملاً با خدا آشنا است و خداوند در نزدیک‌ترین شرایط به انسان است. ثانیاً: می‌تواند با خدا روبه رو شود، ما را متوجه نکته ای می‌کنند که خداوند در قرآن به آن اشاره فرموده است که: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» [۱] و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را با تمام خلوص می‌خوانند و چون آنها را به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، در همان حال شرك می‌ورزند. بعد از طرح این آیه حضرت فرمودند: آن وقت که فرد در دریا امید به هیچ چیز ندارد و به قدرتی لایزال متوسل می‌شود «فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنجَاءِ حَيْثُ لَا مُنْجِيَّ وَ عَلَى الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثَ» [۲] آن قدرت لایزال که در آن حالت، آن فرد بدان متوسل می‌شود همان خدایی است که قادر بر نجات است، در آن موقعی که هیچ نجات دهنده ای برای او نیست، و او فریادرس است، در شرایطی که هیچ فریادرسی را در منظر خود نمی‌یابد. حدیث مذکور؛ از بهترین نکته‌ها برای خدا یابی است. چون اولاً: ما را متوجه خدایی می‌کند که مافوق خدای مفهومی است و در آن شرایط خاص او را روبه روی خود می‌یابیم، یعنی همان خدایی که از طریق قلب باید با آن مرتبط شد. ثانیاً: این خدا را انسان در وجود خود می‌شناسد و احتیاج نیست با کتاب و درس و مدرسه وجود او را برای خود اثبات کند. ثالثاً: و از همه مهم‌تر اینکه کافی است حجابهایی که خود را برای ما نجات دهنده و فریادرس می‌نمایانند کنار رود، يك مرتبه قلب ما خود را با آن خدا روبه رو می‌بیند. به همین جهت حضرت می‌فرمایند: او خدای قادر بر نجات است آن موقعی که هیچ نجات دهنده ای نیست، «حَيْثُ لَا مُنْجِيَّ». وقتی در منظر جان انسان مشخص شود که هیچ نجات دهنده ای نیست و همه آنچه ما به عنوان نجات دهنده به صورت وهمی و دروغین به آنها دل بسته بودیم، از منظر قلب کنار رفته‌اند، و وقتی روشن شود همه آنچه ما به عنوان فریادرس خود به آنها دل بسته بودیم، از صحنه جان رخت بر بسته‌اند، خداوند در عمق جان ما به عنوان فریادرس ظاهر می‌گردد و ما

با او روبه رو می شویم. چنانچه ملاحظه می فرمایید این حدیث شریف جایگاه دستورات دین و معارف حقه الهی را نیز روشن می نماید که چرا دائماً ما را متوجه می کنند که نظرمان به خدا باشد و برای هیچ چیز به نحو استقلالی، تأثیری قائل نشویم. زیرا در آن صورت آن خدایی که از هر چیز به ما نزدیک تر است و در منظر جان ما حی و حاضر است، گم می شود.

۲- به نظر بنده خودشناسی که قابل تجربه‌ترین موضوع برای هر انسان است؛ کار را آسان کرده، ما خودمان موضوعات را پیچیده می‌کنیم. ۳- اگر قواعد اصیلی را نیابیم، این مشکل همیشه هست که نکند مثلاً موضوعی از علم بیاید و آن عقیده و باور را ببرد. موفق باشید

[۱] (۱) -سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

[۲] (۱) - قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ (ع) يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ دُلَّنِي عَلَى اللَّهِ مَا هُوَ فَقَدْ أَكْثَرَ عَلَى الْمُجَادِلُونَ وَ حَيْرُونِي فَقَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةَ قُطْ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَهَلْ كُسِرَ بِكَ حَيْثُ لَا سَفِينَةَ تُنْجِيكَ وَ لَا سَبَاحَةَ تُغْنِيكَ قَالَ: نَعَمْ قَالَ فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُكَ هُنَالِكَ أَنَّ شَيْئاً مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى يَخْلُصَكَ مِنْ وَرَظَتِكَ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: الصَّادِقُ (ع) فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنجَاءِ حَيْثُ لَا مُنْجِي وَ عَلَى الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثٌ. «معاني الأخبار»، ص ۴- «توحيد صدوق»، ص ۲۳۱. «بحار الانوار»، ج ۳، ص ۴۱.